

## افول مشروطیت

• سیدرضا حسینی



■ افول مشروطیت؛ زندگی‌نامه‌ی سیاسی منوچهر اقبال

■ مظفر شاهی

■ تهران: مؤسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ اول،

۱۳۸۹، تعداد صفحات: ۷۴۴

### مقدمه

مؤلف در ابتدای اثرش می‌نویسد: اثری که پیش روی خوانندگان و علاقمندان به مسائل و مباحث تاریخی گشوده شده، تلاش دارد به این پرسش اساسی پاسخ دهد که روند شکل‌گیری و تکوین و سپس پایداری و تحکیم موقعیت خاندان اقبال و به طور مشخص، شخص دکتر منوچهر اقبال بر چه پایه و یا بنیان‌هایی استوار بوده است؟ و نیز رجال نقش‌آفرین این خانواده در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران تا چه اندازه مؤثر واقع شده‌اند و اساساً ارمغان اینان برای جامعه‌ی ایرانی عصر پهلوی چه بوده است؟

شاهدی بر پایه‌ی این پرسش‌ها، اصول اثر خود را بر چند فرضیه بنیان نهاده است. او به دنبال یافتن چگونگی ارتباط خاندان اقبال با حکومت و مقامات خراسان و سپس حمایت از قدرت‌یابی و صعود رضاخان و وفاداری این خاندان به سلسله‌ی پهلوی و نیز چگونگی وفاداری بلاشرط منوچهر اقبال به شخص محمدرضا شاه است.

نگارنده کتاب معتقد است: دکتر اقبال با نقش قابل‌توجهی که در تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر پاره‌ای از مفاد قانون اساسی ایفا کرده است، در روند مشروطیت‌زدایی و تضییع حقوق اساسی ملت ایران، که متضمن تضعیف موقعیت مجلس شورای ملی و افزایش اختیارات خلاف قاعده‌ی شاه بود، نام خود را در ردیف نخست پیشگامان تبعیت و ترویج روش استبدادی و خودکامانه‌ی حکومت در دوره‌ی سلطنت محمدرضا شاه ثبت کرد.

شاهدی هم‌چنین بر این نکته تأکید دارد که منوچهر اقبال در نقض استقلال دانشگاه که متضمن سلطه‌ی رعب‌انگیز و امنیتی حکومت بر مراکز آموزش عالی کشور بود، نقش قابل‌توجهی داشته و گام‌های استواری در تحکیم و تثبیت نظام استبدادی و خودکامه‌ی حکومت برداشت، به گونه‌ای که جایگاه و موقعیت نخست‌وزیر و مجموعه‌ی دولت و نیز مجلس شورای ملی را در برابر قدرت فزاینده‌ی شخص شاه و دربار تنزل داد. شاهدی، اقبال را مردی ضعیف‌النفس، چاکرمنش، چاپلوس و متملق معرفی می‌کند که به غرور و نخوت و خودبزرگ‌بینی کودکانه محمدرضا شاه افزود و در راستای این تملق‌گویی‌ها، در تمام دوران حضورش در رأس مدیریت‌های مهم و درجه‌ی اول کشور، وظیفه‌ای جز رضایتمندی و جلب توجه شاه نداشته است.

## درباره‌ی منوچهر اقبال

منوچهر اقبال فرزند میرزا ابوتراب مقبل السلطنه در سال ۱۲۸۷ یا ۱۲۸۸ در محله‌ی سراب مشهد متولد شده است. وی تا سال ۱۳۰۵ تحصیلات ابتدایی و متوسطه‌ی خود را به پایان رسانید و برای ادامه‌ی تحصیل با هزینه‌ی پدرش راهی فرانسه شد و در دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه پاریس در رشته‌ی «بیماری‌های عفونی» با درجه‌ی دکتری در طب و کسب مدال نقره عنوان «لوری» دانشکده در سال ۱۳۱۲ فارغ التحصیل شد. اقامت هفت ساله اقبال در فرانسه، منجر به ازدواج وی با خانمی فرانسوی به نام آلیس گردید. اقبال در مهر ۱۳۱۲ به ایران بازگشت و پس از چهار ماه حضور در ایران، به خدمت سربازی رفت. پس از فراغت از خدمت سربازی، در سال ۱۳۱۴ به ریاست بهداری شهرداری مشهد رسید و هم‌زمان ریاست بخش بیماری‌های عفونی بیمارستان شاهرضا را نیز بر عهده گرفت. از شهریور ۱۳۱۵ به ریاست بخش بیماری‌های عفونی بیمارستان رازی تهران منصوب شد و هم‌زمان دانشیار دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه تهران نیز گردید. اقبال در کابینه‌ی قوام السلطنه در سال ۱۳۱۲ معاون وزیر بهداری شد و این سمت را در کابینه‌ی علی سهیلی و محمد ساعد نیز حفظ کرد و در اواخر کابینه‌ی ساعد، به مدت ۶۷ روز کفیل وزارت بهداری شد. او در کابینه‌های پنجگانه قوام السلطنه - از بهمن ۱۳۲۴ تا آذر ۱۳۲۶ - وزیر بهداری بود. وی در کابینه‌ی عبدالحسین هژیر که در ۲۳ خرداد ۱۳۲۷ تشکیل شد وزیر فرهنگ گردید و هم‌زمان ریاست سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی هم به او واگذار شد.

اقبال در کابینه ساعد، ابتدا وزیر راه شد و در حدود یک ماه در این سمت بود. سپس به وزارت بهداری منصوب گردید و پس از مدتی سرپرست وزارت کشور و در ۲۱ اسفند ۱۳۲۷ رسماً وزیر کشور گردید. وی به دلیل مسائل ایجاد شده در انتخابات شانزدهمین دوره‌ی مجلس شورای ملی، در دی ماه ۱۳۲۸ از وزارت کشور کناره‌گیری کرد و این سمت را در کابینه‌ی رجعلی منصور نیز حفظ کرد. تا این‌که در دوران نخست‌وزیری رزم آراء، استانداری آذربایجان نصیبش شد و دانشگاه تبریز نیز به وی سپرده شد. اقبال این منصب را در زمان نخست‌وزیر حسین علاء نیز برعهده داشت تا این‌که با به قدرت رسیدن محمد مصدق، وی از این سمت برداشته شد و برای مدتی ایران را به مقصد فرانسه ترک کرد. تا این‌که پس از استعفای مصدق و بازگشتش از فرانسه، در ۲۶ تیر ۱۳۳۱ وزیر راه کابینه چند روزه قوام السلطنه گردید.

اقبال سرانجام در اسفند ۱۳۳۲ وارد مجلس سنا شد و برای مدت شش سال در این سمت باقی ماند. او در دی ماه ۱۳۳۳ به ریاست دانشگاه تهران نیز منصوب شد و این سمت را تا اردیبهشت ۱۳۳۶ دارا بود. وی در فروردین ۱۳۳۵، با حفظ سمت‌های خود، بر کرسی وزارت دربار شاهنشاهی هم تکیه زد و سرانجام در ۱۵ فروردین ۱۳۳۶، بر حسب فرمان محمدرضا شاه مأمور تشکیل کابینه شد و تا شهریور ۱۳۳۹ در سمت نخست‌وزیری باقی ماند. او پس از شهریور ۱۳۳۹ ایران را به مقصد فرانسه ترک کرد و در آن‌جا به تدریس مشغول شد و تنها سمتش نمایندگی دائمی ایران در یونسکو بود تا این‌که با آرام شدن اوضاع سیاسی کشور و بر کناری علی امینی از نخست‌وزیری، شاه، اقبال را در آبان ۱۳۴۲ برای پست مدیر عاملی شرکت ملی

نفت ایران به کشور فرا خواند. اقبال تا زمان مرگش در سال ۱۳۵۶ در این سمت باقی بود.

## درباره‌ی کتاب

کتاب در ۸ فصل سامان یافته است. فصل اول به پیشینه‌ی خانوادگی و روند شکل‌گیری شخصیت سیاسی - اداری منوچهر اقبال به صورت کوتاه و سطحی و گذرا تا پایان دوره‌ی حکومت رضا شاه می‌پردازد. این فصل با نگاهی گذرا سه دوران حیات میرزا ابوتراب و زمان تولد اقبال تا پایان حکومت رضا شاه در ۱۶ صفحه به پایان می‌رسد.

فصل دوم به بازگویی «زندگی سیاسی اقبال در هفت سال نخست سلطنت محمد رضا شاه» اختصاص دارد. شاهدی در فصل اول و دوم دلایلی را برای رشد و ترقی منوچهر اقبال برشمرده که باعث گردید او از سال ۱۳۲۱ تا سال ۱۳۲۶ عهده‌دار معاونت و زمانی وزیر بهداری گردد. هرچند به روشنی دلایل این نزدیکی‌های اقبال با اشخاص صاحب نفوذ را بیان نکرده و در حاله‌ای از ابهام رها کرده است. نویسنده در فصل اول دلیل رشد منوچهر اقبال را شهرت و نزدیکی پدرش، میرزا ابوتراب با قوام السلطنه و مداوای شخص رضاشاه در مهرماه ۱۳۱۳ توسط منوچهر اقبال به جهت نیش زنبوری که به گردن شاه وارد شد، برمی‌شمرد و در فصل دوم دلایل گسترده‌تری را بیان می‌کند که عبارتند از: نفوذ برخی از اعضای خانواده اقبال در مجموعه حاکمیت، وساطت‌های حسین فردوست، ارادت خلل ناپذیر منوچهر اقبال به شاه جوان، قدرت شخص قوام السلطنه در حاکمیت و ارتباط وی با خاندان اقبال، حضور عی اقبال برادر ارشد منوچهر اقبال در مجلس شورای ملی، حمایت اشرف پهلوی (حصص ۳۴ - ۳۳) و حمایت سید ضیاءالدین طباطبایی (ص ۴۴) و عضویت او در لژهای فراماسونری (ص ۶۰۳). شاهدی فصل دوم را با ذکر وقایع سقوط کابینه قوام در ۱۸ آذر ۱۳۲۶ و مخالفت منوچهر اقبال با شخصی است که در رشد و ترقی او نقش مهمی را ایفا کرده و رابطه تنگاتنگی با خانواده آن‌ها داشته است. چرا که اقبال نیز در زمره وزرایی بود که پای استعفا نامه کابینه قوام را امضا کرد. با این پیش زمینه‌ی ذهنی خواننده وارد فصل سوم کتاب می‌شود.

فعالیت‌های فرهنگی و مناصب اداری - سیاسی اقبال از سال ۱۳۲۶ تا پایان دوره‌ی نخست‌وزیر مصدق، موضوعی است که نویسنده در فصل سوم آن را بررسی می‌کند. نویسنده در این فصل مناصب و فعالیت‌های اقبال را در این برهه‌ی زمانی به تصویر می‌کشد. از نکات قابل توجه این فصل، مطالبی درباره حمایت انگلستان از اقبال و روش رسیدن به مناصب وزارت از طرف او می باشد.

شاهدی در این باره می‌نویسد: هژیر سخت مورد توجه سیاست بریتانیا در ایران بود و اساساً به خاطر حمایت انگلیسی‌ها از او بود که به سرعت مدارج ترقی را طی و به مقام وزارت و صدارت رسید. در ادامه درباره‌ی اقبال هم آورده که: اما دکتر اقبال وزیر فرهنگ کابینه هژیر هم موقعیت مشابهی در میان رجال و گردانندگان کشور داشت و نظیر هژیر، انگلیسیان و دربار از مهم‌ترین حامیان او بودند. اما نشانه‌هایی از این حمایت هرگز ارائه نمی‌کند و به نقل قول همین مطالب از دیگران بسنده کرده است. (ص ۶۶) نویسنده سپس وفاداری سیاسی اقبال به شاه و دربار و توصیه اشرف پهلوی را از دلایل عهده دار شدن وزارت فرهنگ اقبال در کابینه هژیر بیان می‌کند و به اقدامات وی در این منصب می‌پردازد. (ص ۷۹) وی معتقد است که از

و درستکاری معرفی می‌کند. این کابینه و دوران راه، دوران گسترش روحیه‌ی چابلوسی، تمجید و تحسین نابه‌جا و به دور از واقعیت از سوی افراد و محافل مختلف، درباره‌ی دولت و نخست وزیر قلمداد می‌کند. (صص ۵۷ - ۲۵۶)

از موارد دیگری که در این فصل به آن اشاره شده، روابط دولت اقبال و شخص وی با مجلس نمایندگان شورای ملی می‌باشد. در این باره آمده که: رابطه اقبال با بیشتر نمایندگان در فضایی بدبینانه می‌گذشت و وی بر طبل بی‌اعتنایی در برابر مجلس می‌کوبید و تمایل نداشت در مجلس حضور یابد و سئوالات نمایندگان دولت را مورد توجه قرار دهد و تا آنجا تندروی می‌کرد که بر سئوالات نمایندگان مجلس از اعضای دولت او و وزرا، جز اتسلاف وقت، ثمر دیگری قائل نبود و آرزو می‌کرد وضعی پیش آید تا نظیر دوران رضا شاه، نمایندگان اجازه نداشتند باشند از اعضای دولت ستوالاتی کرده و احياناً آنان را استیضاح کنند. (ص ۲۷۸) در ادامه‌ی این فصل به موضوعاتی هم‌چون قراردادهای نفتی، آغاز فعالیت ساواک، سیاست‌های فرهنگی، پیمان بغداد، موضوع بحرین، روابط ایران با کشورهای عراق، رژیم صهیونیستی، آمریکا و شوروی، برکناری ابوالحسن ابتهاج از ریاست سازمان برنامه، کودتای سرلشکر قزاقی و اوضاع اقتصادی پرداخته شده است. نکته‌ی اساسی که درباره این فصل لازم به ذکر می‌باشد این است که اساس و بنیان اصلی این فصل بر مبنای اطلاعات مجله خواندنی‌ها می‌باشد.

مروری بر زندگی و فعالیت‌های سیاسی اقبال از شهریور ۱۳۳۹ تا آبان ۱۳۴۲، عنوان فصل ششم است. در این فصل برخلاف عنوانی که برای آن انتخاب شده، فعالیت‌های سیاسی قابل‌اعتنایی بر عهده‌ی اقبال نبوده و وی پس از عزل از نخست‌وزیری کشور را به مقصد پاریس ترک کرد و تنها سمت وی در مدت دو سال و شش ماه اقامت در فرانسه، نمایندگی دائمی ایران در یونسکو بوده است. هر چند گردآورنده محترم در این فصل مشخص نکرده که اقبال از پست نخست‌وزیری کناره‌گیری نموده یا برکنار گردیده، اما آن چه مسلم است این که، او پس از دوران نخست‌وزیری‌اش مورد تفرق و دشمنی مخالفان سیاسی رژیم قرار گرفت و کار تا آنجا حد شد که ماشین وی توسط دانشجویان در اسفند ۱۳۳۹ در دانشگاه تهران به آتش کشیده شد (ص ۴۷۴) و خود وی به سختی توانست از معرکه فرار کند. مشکلات وی با آغاز نخست‌وزیری امینی چند برابر شد، چرا که وی به دلیل اعمال تخلف در دوران تصدی نخست‌وزیری‌اش به خصوص در جریان برگزاری انتخابات مجلس، تحت تعقیب قضایی قرار گرفت و گویا دولت در ابتدای امر مانع خروج اقبال از کشور گردید. (ص ۴۷۷) سرانجام اقبال توانست از ایران خارج شود و در پاریس اقامت کند و در دانشگاه پاریس در رشته

مهم‌ترین اقدامات دکتر اقبال در مقام وزیر فرهنگ، پیگیری طرح گنجایندهن تعلیمات دینی در دروس دوره‌ی اجباری تحصیلات ابتدایی مدارس رسمی کشور بود. از دیگر اقدامات اقبال، تز جدایی سیاست از فرهنگ و قانون تحدید مطبوعات عنوان شده است. از مواردی که درباره وزارت فرهنگ اقبال در کابینه هژیر به آن در این فصل به طور مفصل اشاره شده، موضوع قانون تحدید مطبوعات است. اقبال با وزیر فرهنگ بعدی - عبدالحمید زنگنه - لایحه مطبوعات را که به لایحه «اقبال-زنگنه» معروف شد، تهیه و در ۱۲ اسفند ۱۳۳۷ از تصویب نمایندگان مجلس شورای ملی گذرانند و محدودیت‌های بسیاری برای جامعه مطبوعاتی کشور قایل شدند. (ص ۷۵) شاهدی تصویب این لایحه را به موضوع سوء قصد به شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۳۷ در دانشگاه تهران نیز ربط می‌دهد. (ص ۹۳) نکته‌ی قابل توجه در این موضوع، پراکندگی مطالب عنوان شده در این باره در کل فصل حاضر است. عدم انسجام در بیان مطالب، باعث تشویش و خستگی ذهن خواننده گردیده است.

زندگی سیاسی - اداری دکتر منوچهر اقبال از سال ۱۳۳۲ تا آغاز ۱۳۳۶، عنوانی است که برای فصل چهارم این کتاب انتخاب شده است. شاهدی در این فصل به چگونگی راه یابی اقبال به مجلس سنا مطالبی را ارائه می‌کند و سپس به موضوع منصوب شدن اقبال به ریاست دانشگاه تهران و اختلافات وی با علی‌اکبر سیاسی، رئیس وقت دانشگاه تهران می‌پردازد. (ص ۱۸۲)

این فصل بیشتر به چگونگی پایان یافتن استقلال دانشگاه و فعالیت‌های اقبال در سمت ریاست دانشگاه تهران و موضوع مخالفت چند نفر از اساتید دانشگاه تهران با قرارداد نفت و کودتای ۲۸ مرداد و چگونگی عهده‌دار شدن وزارت دربار توسط اقبال و اقدامات وی در این سمت اختصاص یافته است. یکی از مهم‌ترین فصل‌های کتاب، فصل پنجم می‌باشد که دوران نخست‌وزیری منوچهر اقبال (۳۹ - ۱۳۳۶) را مورد بررسی قرار داده است. در این فصل آمده که، سرانجام در ۱۵ فروردین ۱۳۳۶ دکتر اقبال، بر حسب فرمان شاه، مأمور تشکیل کابینه شد (ص ۲۴۷) و اعضای کابینه‌ی خود را عمدتاً از میان جوانان تحصیل کرده‌ای برگزید که معدل سنی آن‌ها بین ۳۰ تا ۳۵ سال بود. (ص ۲۵۱) در همان حال، اقبال با اختیاراتی که از شاه گرفته بود، در همان نخستین ماه‌های نخست‌وزیری، بسیاری از مدیران ارشد و رده بالای دوایر مختلف دولتی را تغییر داد، ضمن این که اعلام کرد: دولت او فقط از شخص شاه فرمان می‌برد و نیازمند تأیید مراجعی نظیر مجلس نخواهد بود. (ص ۲۵۳) شاهدی در ادامه می‌نویسد: دولت اقبال، کابینه‌ی عالی حضرت بود و هر آن چه دلخواه شاه بود، به توسط رئیس دولت اجرا می‌شد. (ص ۲۵۵) شاهدی ضمن این که کابینه‌ی اقبال راه کابینه پرکار

کتاب حاضر، تلاش دارد به این پرسش اساسی پاسخ دهد که موقعیت خاندان اقبال چگونه بوده است و رجال نقش‌آفرین این خانواده در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران تا چه اندازه مؤثر واقع شده‌اند و اساساً ارمغان اینان برای جامعه‌ی ایرانی عصر پهلوی چه بوده است

اقبال با نقش قابل توجهی که در تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر پاره‌ای از مفاد قانون اساسی ایفا کرد، نام خود را در ردیف نخست پیشگامان تبعیت و ترویج روش استبدادی و خودکامانه‌ی حکومت در دوره‌ی سلطنت محمدرضا شاه ثبت کرد

## افول مشروطیت

و سنجیده باشد، بلکه از هر گونه اغراق و افراط و تکرار غیر لازم و حشو و زیاده گویی و زیاده روی پیراسته باشد. با توجه به این مطلب باید گفت: اولین ایراد بر این اثر، این است که گردآورنده سخت کوش و پرتلاش، تمامی نوشته‌های خود را به نقل از منابع دیگران آورده است. البته این کار از ارزش کارش نکاسته، بلکه ضمن افزودن ارجح به کار خود، شائبه‌ی انتحال را هم از خود دور کرده است. اما زیاده‌روی در استناد و نقل شواهد و مدارک از طرف دیگر دست در دست هم نهاده و گردآورنده محترم را از بیان نظرات و تحلیل و توصیف‌های خود، دور نگه داشته است. هر چند نباید تلاش صادقانه و بی‌ریا و زحمت فراوان و صرف وقت و حوصله زیاد برای جمع آوری اسناد و مدارک را نادیده گرفت. شاهده‌ی برای مدون ساختن اثرش درباره‌ی اقبال، هر آن چه لازم بوده گردآوری کرده و همه دانستنی‌های خود را بر کاغذ آورده است. اما در این راه چنان افراط نموده که بعضاً نقل قول‌هایی از یک منبع را در چند صفحه پشت سر هم به چاپ رسانده، که این عمل در اصول کارهای علمی و پژوهشی، کاری ناپسند است. برای مثال بنگرید به صفحات: ۷۴، ۷۳، ۷۲؛ ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹؛ ۴۰، ۳۱-۳۰، ۱۰۱، ۱۰۰؛ ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲؛ ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۱، ۹۹، ۹۸، ۹۷؛ ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹؛ ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳؛ ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳؛ ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴؛ ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰.

ایراد دیگر این که، وی هر کجا جمع آوری اطلاعات از توان و حوصله‌اش خارج گردیده، به بیان این که، بیش از این درباره اقدامات اقبال اطلاع نداریم، تصور نمی‌رود دکتر اقبال در طول این مدت... اقدام مهمی در جهت سر و سامان دادن به وضع راه‌ها و... آن جام داده باشد (ص ۷۹)، گمان نمی‌رود در مدت کوتاه وزارت بهداشتی اقدام قابل قبولی... صورت گرفته باشد (ص ۸۷)، بیش از آن چه آمد درباره‌ی دوران حضور دکتر اقبال در وزارت دربار، در منابع قابل دسترس نیست (ص ۲۴۲)، درباره‌ی اقدامات احتمالی دکتر اقبال... اطلاعی نداریم و گویا مهم‌ترین اقدام او به عنوان وزیر راه همراهی قطار حامل تابوت رضا شاه تا مقصد تهران بود. (ص ۱۰۶) اکتفا کرده و آن موضوع را رها نموده و به موضوعی دیگر پرداخته است. مگر می‌شود با وجود انبوهی از اسناد موجود در وزارت خانه‌ها و مراکز اسنادی و آرشیوهای مؤسسات پژوهشی و مطالعاتی، چنین ادعای داشت که بیشتر از این درباره فلان موضوع اطلاعاتی نداریم؟ حتی گردآورنده محترم می‌توانستند در صورت کمبود منابع مکتوب به سمت و سوی تاریخ شفاهی و حتی مصاحبه‌های ضبط شده از رجال سیاسی که در آرشیو اداره‌ی تاریخ شفاهی مؤسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر به وفور یافت می‌شود، مراجعه

امراض عفونی مشغول به تدریس شد (ص ۴۹۰) تا این که در آبان ۱۳۴۲ به دستور شاه برای تصدی مدیرعاملی شرکت ملی نفت ایران، پاریس را به مقصد ایران ترک کرد. (ص ۵۰۰)

در فصل هفتم، دوران مدیر عاملی اقبال در شرکت نفت ایران (۱۳۴۲ - ۱۳۵۶) مورد بررسی اجمالی قرار گرفته است. شاهده‌ی به نقل از منابع دیگران، می‌نویسد: اقبال در رأس شرکت نفت خود را به نوعی وامدار آمریکایی‌ها می‌دانست چرا که آنان برای به دست آوردن امتیاز استخراج نفت از میدان‌های نفتی قم، موافقت خود را با انتصاب دکتر اقبال به مدیر عاملی شرکت ملی نفت ایران اعلام کردند. (صص ۴ - ۵۰۳) از طرف دیگر شاه نیز تمایل داشت با انتصاب اقبال به ریاست شرکت نفت، مقامی هر چند تشریفاتی را به یکی از وفادارترین نوکران خود واگذار کند و از صداقت و گوش به فرمانی او در قطب اقتصادی کشور بهره ببرد. چرا که اقبال فرد معتمد و محل وثوقی بود که می‌توانست شرکت ملی نفت ایران را چنان که خواسته و آرزوی شاه بود اداره کند. (ص ۵۰۴) در ادامه این فصل، خواننده محترم با تغییراتی در اعضای هیأت مدیره و افزایش اختیارات مدیر عامل و چارت جدید شرکت نفت، فعالیت‌های رضا فلاح، استخدام بهائیان در شرکت نفت، افزایش صدور نفت به اسرائیل، عقد قراردادهای و گزارش‌های ساواک از فعالیت‌ها و اقدامات اقبال آشنا می‌شود.

پرده‌هایی دیگر از زندگی و فعالیت‌های منوچهر اقبال عنوان فصل هشتم و پایانی این کتاب است. شاهده‌ی در ابتدا به رفتار و برخورد اقبال با نزدیکانش و شخص شاه اشاره می‌کند. سپس نشان‌های افتخار وی را برمی‌شمرد و اندکی درباره‌ی همسر و دختران اقبال و فعالیت‌های اقبال در جمعیت یاران، طرح ترور وی، دوران نخست وزیری هویدا و روند ارتباط اقبال با او، ادامه فعالیت حزبی اقبال، طرفداری اقبال از سیاست بریتانیا در ایران و حضور فعالیت اقبال در لژهای فراماسونری سخن به میان می‌آورد.

در پایان کتاب نیز منابع مورد استفاده، تعدادی سند، عکس و در نهایت فهرست اعلام درج گردیده است. آن چه آمد نگاهی بود گذرا به کتاب «افول مشروطیت و زندگی‌نامه‌ی «سیاسی منوچهر اقبال» و در ادامه جا دارد به پاره‌ای از نقایص و ایرادات و کاستی‌ها نیز اشاره شود.

### نقد اجمالی کتاب

اصل اول پژوهش و تحقیق یافتن و مدون ساختن و به کار بستن مدارک و اسناد و شواهد و قراین است. اعتبار و سودمندی کار تحقیقی زمانی تحقق پیدا می‌کند که نه تنها استنباط و استدلال و استناد متین و روشمند

کنند

هیچ گونه مقدمه چینی و چگونگی آشنایی اقبال با این افراد، فقط از حمایت این افراد از منوچهر اقبال اشاره می کند.

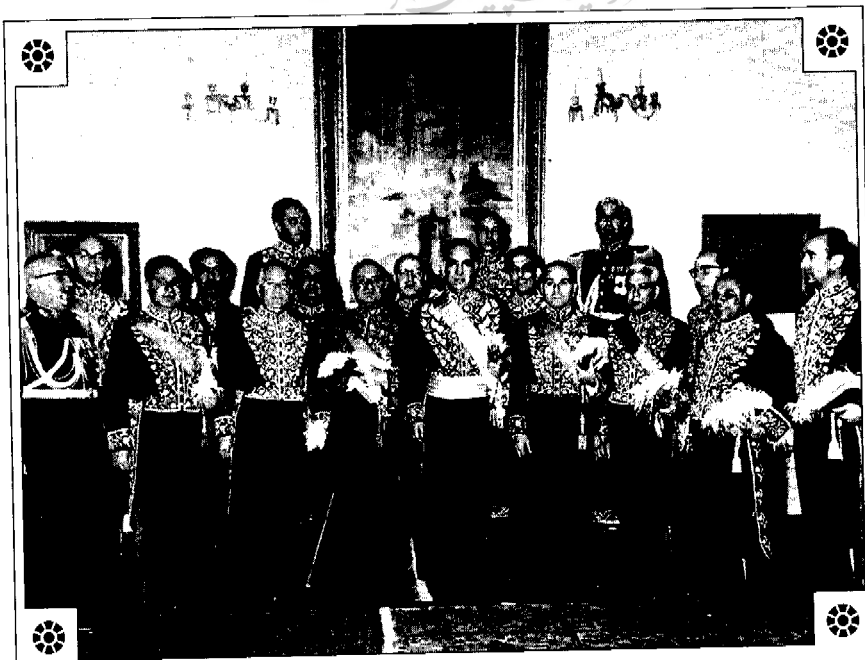
- گردآورنده در چپینش مطالب کتاب، ترتیب زمانی خاصی را رعایت نکرده است. مثلاً ابتدا از حضور میرزا ابوتراب در مجلس دوره ی چهارم در سال ۱۳۰۰ صحبت می کند. سپس دستگیری وی را که قبل از این زمان و در پی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و به جرم همکاری و ارتباط نزدیک با قوام السلطنه بوده را بیان می کند. (صص ۱۹ - ۱۸) در جای دیگر ابتدا از سال ۱۳۲۱ و معاونت بهداری منوچهر اقبال سخن می گوید، بعد بر می گردد به سال ۱۳۱۸ و استاد دانشگاه شدن اقبال و سمت های وی در زمان رضا شاه (ص ۳۰) البته نگارنده ی مقاله سخت اکراه دارد که از این سنخ، بیشتر نمونه بیاورد، چرا که این گونه موارد به وفور مشاهده می شود.

- شاهدهی درباره ی حضور میرزا ابوتراب در مجلس دوره ی چهارم شورای ملی، به نقل از باقر عاقلی می نویسد: «... میرزا ابوتراب اهمیت چندانی به سمت نمایندگی مجلس نمی داد و شغل اجاره داری املاک کشاورزی آستان قدس رضوی را بر این سمت خود در مجلس ترجیح می داد». (ص ۱۹) شایسته بود که درباره ی صحت و سقم این ادعای آقای عاقلی، تحلیلی مناسب ارائه می کرد و موضوع را برای خواننده گرامی به خوبی تبیین می نمود، نه این که فقط به نقل از دیگران مطلبی را ذکر کند و فقط خواننده را در یک فضای سردرگمی و تناقض خوانی رها نماید. البته از این نمونه مطالب در کتاب بسیار است. مثلاً در تمام مراحل سمت های اداری و سیاسی اقبال، او را وزیرری تحمیلی به نخست وزیران معرفی می کند، ولی چگونگی و چرایی این تحمیل ها را هرگز برای خواننده تحلیل نمی کند. فقط با اکتفا کردن به نقل قول از دیگران، مطالب آن ها را به نوعی بازگو کرده است.

- از دیگر ایرادات بر این اثر، عدم مراجعه نویسنده - بعضاً به منابع دست اول می باشد. چنان چه مطالبی از شخصی یا منبعی ذکر می کند، بدون این که

- ایراد دیگر این است که ایشان بدون اشاره به چگونگی رشد و تکوین و گسترش نفوذ میرزا ابوتراب در کاشمر و حتی مشهد و بدون آگاهی دادن به خواننده مدعی می شود که «میرزا ابوتراب که تا واپسین سال های سلسله قاجار نفوذ قابل توجهی در مشهد و زادگاهش کاشمر به دست آورد، فعالیت اقتصادی اش را در شهر مشهد... آغاز کرد. (صص ۱۷ - ۱۶) به نظر می رسد نویسنده اثر می بایستی ابتدا دلایل شهرت و رشد و نفوذ میرزا ابوتراب را برای خوانندگان توضیح می دادند و حتی دلایل مهاجرت وی از کاشمر به مشهد و در صورت امکان سسال این مهاجرت را مشخص می کردند، نه این که بدون بیان هیچ گونه مدعایی میرزا ابوتراب را شهره کاشمر و مشهد کنند. البته این گونه مبهم گویی ها در ادامه نیز وجود دارد، آن هم درباره عدم وجود قرائن و شواهد برای راهیابی میرزا ابوتراب به محافل سیاسی و اداری استان خراسان و سپس چگونگی آشنایی وی با میرزا احمدخان قوام السلطنه حکمران مشهد، چرا که نویسنده در ادامه مطالبش می نویسد: «طی همین دوره بود که میرزا ابوتراب با برخی محافل سیاسی - اداری استان خراسان ارتباطاتی پیدا کرد و با متنفذان و دست اندر کاران امور، دوستی و آشنایی به هم رسانید... و با انتصاب قوام السلطنه به عنوان حکمران... در جرگه دوستان و طرفداران وی وارد شد و... باز هم بر دامنه نفوذ و قدرتش در مشهد و کاشمر افزوده شد. (ص ۱۷)

- وجود ابهام در چگونگی آشنایی منوچهر اقبال با افرادی هم چون حسین فردوست، اشرف پهلوی، محمد رضا شاه و سید ضیاءالدین طباطبایی و این که چه عواملی باعث شد که در ابتدای دهه ۱۳۲۰ و همزمان با به قدرت رسیدن محمدرضا پهلوی، اقبال ۳۳ ساله، موفق به ملاقات با شاه و بلافاصله، پیوند الفت و دوستی میان این دو نفر شد (صص ۴۴ - ۴۳) از دیگر ایراداتی است که بر این اثر وارد است. متأسفانه گردآورنده محترم بدون



منوچهر اقبال و کابینه اش



تحویل شد و... تا ۲۱ آذر ۱۳۲۷ نزدیک به یک ماه در رأس وزارت راه باقی ماند. (ص ۷۹) آنگاه در ادامه در دو صفحه بعد می‌نویسد: در نتیجه تغییر و تحولاتی که در کابینه ساعد صورت گرفت، اقبال پس از تقریباً یک ماه ابقاء در رأس وزارت راه، به وزارت بهداری نقل مکان و از ۲۱ آبان ۱۳۲۷ به عنوان وزیر بهداری تعیین و معرفی شد. (ص ۸۱) اگر به این جملات توجه کنیم، مشخص می‌شود که چه‌طور ممکن است که اقبال تا ۲۱ آذر ۱۳۲۷ وزیر راه باشد آن‌گاه نقل مکان از وزارت راه به وزارت بهداری تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۲۷ و حتی یک روز قبل از تشکیل کابینه درج شود. هم‌چنین درباره‌ی تاریخ دقیق عزل و نصب وزرا در وزارت خانه‌های مربوطه، در همه‌جا خوانند محترم با اما و اگر و آشکار نیست و بعید می‌نماید و دو سه روزی، گویا و احتمالاً روبرو می‌شود. برای مثال به موارد زیر توجه کنید.

- مدت زمان وزارت بهداری اقبال آشکار نیست. (ص ۸۱)؛ بعید نمی‌نماید که از هنگام انتصاب اقبال به وزارت فرهنگ و سرپرستی وزارت کشور... وی از پست وزارت بهداری استعفا داده باشد. (ص ۸۱)؛ گویا از تاریخ ۱۲ دی ۱۳۲۷، اقبال علاوه بر سرپرستی وزارت کشور، بر وزارت فرهنگ هم ریاست می‌کرد در ادامه نیز می‌نویسد: و این سمت را احتمالاً تا... دارا بود. (ص ۷۸)؛ گویا عبدالحمید زنگنه تا پایان نخست وزیری ساعد در مقام وزارت فرهنگ باقی بود. (ص ۸۲)؛ کابینه اقبال در زمانی که تاریخ آن بر ما معلوم نیست، فقط یک بار به طور رسمی و کلی ترمیم شد. (ص ۲۴۹)

- ایراد دیگر درباره پایان دوران نخست وزیر اقبال می‌باشد. شهادی در ابتدای فصل ششم، تمام دوران نخست وزیری اقبال را با عنوان «کناره گیری دکتر اقبال از نخست وزیری» از آن یاد می‌کند. (ص ۴۵۷) در حالی که در چهار صفحه بعد به نقل از جعفر شهید امامی ضمن برشمرن دلایلی، می‌نویسد... از دلایل سه گانه برکناری دکتر اقبال از مقام نخست وزیر... (ص ۴۶۰) و بار چند سطر بعد می‌نویسد... عامل اصلی عزل دکتر اقبال... (ص ۴۶۰) او ابتدا صحبت از کناره گیری اقبال از پست نخست وزیری می‌کند، سپس صحبت از برکناری و عزل می‌کند که این واژگان تناسب و سختی با هم ندارند و دو مقوله مجزا می‌باشند، که وظیفه‌ی گردآورنده‌ی محترم بوده که این موضوع را برای خواننده اثر خود روشن نماید.

- از دیگر ایرادات اساسی که بر این کتاب و دیگر آثار منتشر شده در مؤسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر و نیز در فصل‌نامه‌ی وزین و معتبر این مرکز وارد است، روش ارجاع نویسی‌هاست. نه تنها در این کتاب و این مؤسسه، بلکه در تمامی مؤسسات آموزشی عالی و پژوهشی کشور، هنوز روش یکسانی در ارجاعات، عملی نشده و هر ارگان سازمانی بر اساس سلیقه و اسوب خود، روشی برمی‌گزیند. اگر برگردیم به این اثر و دیگر آثار مؤسسه، باید گفت که، این روش ارجاع نویسی، روشی منسوخ و غیرمعتبر در فضای کنونی پژوهشی کشور می‌باشد. شایسته است مدیران پژوهشی این مرکز، توجه ویژه‌ای برای بهبود و اصلاح این روش انجام دهند تا از قافله اصول کارهای علمی و پژوهشی عقب نمانند و این موضوع مستمسکی به دست منتقدان ندهد.

#### پی نوشت:

۱ - شهادی، مظفر، افول مشروطیت: زندگی‌نامه‌ی سیاسی دکتر منوچهر اقبال، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۹.

ارجاعش به همان شخص یا منبع مورد نظر باشد، بلکه آن مطالب را به نقل از منابع و نویسندگان دیگر بیان می‌کند. مثلاً درباره‌ی عضویت اقبال در لژ فراماسونری، مطالبی را به نقل از اسماعیل راین بیان می‌کند. آن‌گاه ارجاع آن را به مجله خواندنی‌ها و کتاب پدر و پسر محمود طلوعی می‌دهد و نامی از کتاب راین به میان نمی‌آورد. (ص ۶۱۱) مورد دیگر این که وی درباره‌ی شخصیت منوچهر اقبال مطلبی را به نقل از روزنامه‌ی ندای آزادی ذکر می‌کند. آن‌گاه ارجاع این مطلب را به کتاب زندگی سیاسی عبدالحسین هژیر به قلم جعفر مهدی‌نیا می‌دهد. (صص ۹ - ۶۸) هم‌چنین به نقل از علی‌اصغر امیرانی، مدیر مسئول مجله‌ی خواندنی‌ها، دوران نخست وزیری اقبال در دوران رشد چاپلوسی، تمجید و تحسین نابه‌جا و به دور از واقعیت از طرف افراد و محافل مختلف درباره دولت بیان می‌کند و به تفصیل دو صفحه از مطالب امیرانی را در این باره ذکر می‌کند. آن‌گاه در پایان به اشتباه به مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ج ۲، صص ۶۶ - ۶۵ ارجاع می‌دهد (صص ۵۹ - ۲۵۸) اما موضوع به همین مورد ختم نمی‌شود. شهادی برای این که صحت و سقم این اوضاع روزگار را تحلیل کند و با استفاده از منابع به این موضوع بپردازد، بلافاصله می‌نویسد: این انتقاد امیرانی... بی مورد هم نبود. در جراید آن روزگار مطالب و نوشته‌های تملق‌آمیز بسیاری از دولت اقبال وجود دارد. وی مجدد ارجاع این مطالب را هم به خود مجله خواندنی‌ها (شهریور ۱۳۳۹) ارجاع می‌دهد. (ص ۲۵۹) شایسته بود مطالب امیرانی و ادعای وی را با استناد به همان مجله مورد تأیید و تأکید قرار نمی‌داد و استناد به جراید و کتب دیگران می‌دادند.

- شهادی درباره شخصیت اجتماعی و سیاسی اقبال از بعد روانشناختی می‌نویسد: در منابع مختلف، اقبال فردی بدون پرنسیب و بی خاصیت معرفی شده که جز باقی ماندن در قدرت و نزدیکی چاپلوسانه به دربار ویژگی دیگری ندارد. مورخی دیگر، اقبال و گروهی از دارو دسته اشرف را مردانی پر تحرک و جاه طلب ولی بی پرنسیب ارزیابی می‌کند که در تلاش بودند تمایلات قدرت طلبی، تجمل گرایی و نیز دسیسه گرایی‌ها و درگیری‌ها شاهدخت اشرف پهلوی را در بازی‌های سیاسی وقت ارضا کنند و... اقبال... از هیچ وجه مردمی برخوردار نبود. (ص ۶۸) دو نکته در این مطالب قابل توجه است. نخست این که شهادی آورده که «در منابع مختلف آمده» و «مورخی دیگر»، هر خواننده‌ای با مشاهده واژگان «منابع مختلف» و «مورخی دیگر» چنین استنباط می‌کند که مطالب عنوان شده از چندین منبع مختلف ذکر شده است ولی در پا نوشت همان صفحه فقط شاهد ارجاع به کتاب فخرالدین عظیمی با عنوان بحران دموکراسی در ایران می‌باشد. نکته‌ی دوم که تناقض اساسی با این نقل قول‌ها دارد، این است که در فصل پنجم، شهادی، اقبال را نخست وزیری پرکار و درستکار معرفی می‌کند و می‌نویسد: بنابراین اقبال از وزیران، مدیران و کارگزارانی هم که صفاتی مشابه داشتند، سخت پشتیبانی می‌کرد. (ص ۲۵۶) سؤال اساسی اینجاست که چگونه می‌شود، زمانی، اقبال را فردی بدون پرنسیب و بی خاصیت جلوه می‌دهند و در جای دیگر از او فردی پرکار و درستکار، ساخته و پرداخته می‌کنند. البته از این گونه موارد و تناقضات در این اثر، بعضاً مشاهده می‌شود. مثلاً درباره بیان تاریخ‌ها، نویسنده درباره مسئولیت منوچهر اقبال در کابینه نخست ساعد می‌نویسد: در کابینه نخست ساعد که از ۲۲ آبان ۱۳۲۷ آغاز شد... اقبال با اعمال نفوذ دربار و شاه به کابینه